

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

گذری اجمالی بر احوال و اندیشه های ابوالعلاء معری

۲۲-۱۱

گذری اجمالی بر احوال و اندیشه های ابوالعلاء معری

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر بر اساس مندرجات معجم الادباء یاقوت حموی و نیز جلد سوم من تاریخ الادب العربی طه حسین، گذری اجمالی بر احوال و اندیشه های ابوالعلاء معری دارد.

کلیدواژه: ابوالعلاء معری، مندرجات معجم الادباء، یاقوت حموی، تاریخ الادب العربی، طه حسین.

A Brief Overview of Abulalā Mu'arry's Life and Thoughts

By: Alirezā Zakāvati Qarāgozloo

Abstract: In the following paper, the author is going to present a brief report of Abulalā Mu'arry's life and thoughts based on Mu'jam ol-Odabā by Yāqoot Himavi and the third volume of Tāhā Hussein's Tārīkh al-Adab al-Arabī (The History of the Arabic Literature).

Key words: Abulalā Mu'arry Mu'jam ol-Odabā, Yāqoot Himavi Tāhā Hussein, Tārīkh al-Adab al-Arabī.

نظرة سريعة على أحوال وأفكار أبو العلاء المعري

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

يقوم الكاتب في المقال الحالي بإلقاء نظرة عجلية على أحوال وأفكار أبو العلاء المعري، انطلاقاً من مراجعته لمحتويات كتاب معجم الأدباء لياقوت الحموي وللمجلد الثالث من كتاب تاريخ الأدب العربي للدكتور طه حسين.

المفردات الأساسية: أبو العلاء المعري، محتويات معجم الأدباء، ياقوت الحموي، تاريخ الأدب العربي، طه حسين.

گذری اجمالی بر احوال و اندیشه‌های ابوالعلاء معری

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

منابع احوال ابوالعلاء (۴۴۹ - ۳۶۳) تحت نظر طه حسین در مجموعه‌ای به نام «تعریف القدماء بأبی العلاء» گردآوری شده، اما مهم‌ترین و مفصل‌ترین آنچه نوشته‌اند، مندرجات معجم الادباء یا قوت حموی است. در این مقاله از کتاب اخیر الذکر و نیز جلد سوم من تاریخ الادب العربی طه حسین (شامل تجدید ذکری لابی العلاء و مع ابی العلاء فی سجنه) استفاده کرده‌ایم. اینجانب یادداشت‌ها و نکات دیگری درباره ابوالعلاء دارد که اگر عمری باشد مصمم است آنها را به صورت رساله‌ای تنظیم نماید.

در قرن چهارم و پنجم محیط زندگی ابوالعلاء چه شامات و چه عراق، غرق در اختلافات مذهبی و مسلکی و سیاسی بوده است. ایضاً فضایی که ابوالعلاء در آن متولد و بزرگ شد و تحصیل کرد و سپس تدریس و تألیف نمود و شعر سرود، از جهت فرهنگی بسیار متنوع بود؛ به طوری که از همه آثار فرهنگی بشری آن عصر کمابیش می‌شد در آن جستجو کرد و نشانه‌ای یافت. از این لحاظ است که نام‌های درخشانی در فرهنگ اسلامی در همه رشته‌ها را در قرن چهارم و پنجم که تولد و مرگ ابوالعلاء در این دو قرن رخ داده می‌توان یادآوری نمود و با کمی تسامح با نوعی آزادی نسبی بیان اندیشه. در قیاس به آنچه بعدها رخ داد. آشنا شد. در چنین عصری است که ابوالعلاء متهم به الحاد و در هر حال دگراندیش می‌تواند بر روی هم محترمانه زندگی کند و پس از وفات هم محترمانه به خاک سپرده شود و بر سرگور او مدت‌ها قرائت قرآن می‌کردند.

قوت‌گرفتن عنصر ایرانی و متشیع در سیاست قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم، یعنی از ظهور حمدانیان و آل بویه تا ظهور سلجوقیان در صحنه نمایش بغداد این فرصت نادر را ایجاد کرد که چهره‌هایی مانند سید مرتضی و ابوالعلاء معری در یک جلسه بنشینند یا داعی الدعات فاطمی با ابوالعلاء به بحث آزاد مکتبه‌ای بپردازد. در فضای زندگی ابوالعلاء بانگ اذان و صدای ناقوس در هم آمیخته بود:

هَذَا بِنَاقُوسٍ يَدُقُّ وَ ذَا بِمَأْذَنَةٍ يَصِيحُ

ولذا نوعی رواداری قابل مشاهده می‌بود؛ هر چند لرزان و ناپایدار.

تاریخ به ما می‌گوید: ابوالعلاء در عصر خود چنان محترم بود که وقتی صالح بن مرداس، معرّه را محاصره نمود و به منجنیق بست، ابوالعلاء برای شفاعت و نجات مردم از شهر بیرون رفت و البته شفاعتش مورد قبول قرار گرفت. صرف نظر از وزن علمی و شهرت ادبی ابوالعلاء، باید توجه داشت که او از خاندانی ریشه‌دار و معتبر است که چند قاضی معروف از آن برخاسته بودند و خود ابوالعلاء علی‌المشهور ثروتش را صرف امور خیریه کرده، زاهدانه می‌زیست و هرگز توقع از کسی نداشت، جز اینکه بنا به وضعیت طبیعی اش که از چهارسالگی کور شده بود، لازم بود در بعضی امور شخصی کمکش کند. او مثل بیشتر عالمان قدیم تدریسش مجانی بود و در واقع زکات علم خود را ادا می‌نمود و از جمله مواد مورد تدریس او آثار خودش بود؛ زیرا برای مشکلات اشعار جوانی و پیری اش شرح تقریر کرده است.

ابوالعلاء در مقدمه سقط الزند که مجموعه اشعار دوران جوانی اوست تصریح می‌نماید که به عمر خویش مدح کسی نگفته است و کسب مالی از این راه نکرده و آن در روزگاری است که کسانی با یک صدم

ابوالعلاء معلومات و مسموعات فلسفی داشته و همچنان که در لغت و ادب بسیار متبحر بوده به ملل و نحلل و عقاید و آراء و علوم و فلسفه‌ها نیز به قدر کافی آشنا بوده است و این از اشارات پراکنده‌اش که گاه بسیار پیچیده و پوشیده است مفهوم می‌شود.

طبق آنچه طه حسین بزرگ‌ترین ابوالعلاء‌شناس عربی نويس بیان داشته است، منابع و مآخذ اندیشه‌های فلسفی او عبارت است از موارد زیر:

- آنچه از فلسفه یونانی ترجمه شده و در مجالس درس مطرح می‌شده است.

- آنچه از اندیشه‌های ایرانی و نیز قصص و تاریخ عجم معروف بوده.

- کتب دینی از قبیل تورات و انجیل و نیز آثار مجوس و مانویه

- و بالاخره کلام و تصوف ...

اما این همه به آن معنا نیست که ابوالعلاء التقاطی از همه اینها فراهم آورده است، بلکه او این همه را جذب و هضم کرده و با تجارب روحی و دریافت‌های شخصی خودش درآمیخته و آنچه بر زبانش جاری شده تراوش ذهن خود اوست.

حال وارد افکار او می‌شویم:

آیا عقل معیار است؟ اگر چنین است پس سوفسطائیان چه می‌گویند؟! آنها یک باره بر اشراق قلم بطلان می‌کشند و واقع‌نمایی همیشگی حس را منکر می‌شوند و دانش را به نادانی تأویل می‌نمایند. در این میان عقاید دینی که منشأ وحیانی برای خودش قائل است چه می‌شود؟ عقل در دین چه نقشی می‌تواند داشته باشد و آیا اصولاً می‌توانند همساز باشند؟

معتزله چنین ادعایی دارند، اما خود آنها در توجیه معجزات و در تحلیل بعضی احکام شرعی درمی‌مانند. اشاعره گاهی مجبور شده‌اند سینه به سینه عقل ایستاده، داوری آن را منکر شوند.

با این اشارات آیا ابوالعلاء آنچنان که بسیاری از غربیان پنداشته‌اند سوفسطایی و شکاک مطلق است؟ البته نظر بعضی مسلمانان این است که ابوالعلاء سنی پاک‌دین بوده است، اما حقیقت این است که گروه اول نمی‌توانند بی‌دینی ابوالعلاء را اثبات کنند الا اینکه حاصل دعاویشان این است که دینداری ابوالعلاء قابل اثبات نیست. پس شکاک بوده و این برای آن است که صریحاً وی را ملحد نامیده باشند، اما به نظر طه حسین، ابوالعلاء نه سوفسطایی و شکاک است و نه سنی معتزلی، بلکه فقط به عقل

استعداد و دانش ابوالعلاء ثروت‌های قابل توجه از راه مدح‌تغری می‌اندوختند.

مدایح جوانی ابوالعلاء بیشتر «تمرین شعری» بوده، نه چیز دیگر و خود از آنچه سروده استغفار می‌نماید! بعضی اشعار او نیز اخوانیات است؛ یعنی در جواب دوستان شاعرش سروده، هر چند اشعاری را که دیگران در مدح او سروده بودند نیآورده است. این را هم باید افزود آدمی به شهرت ابوالعلاء، خصوصاً آوازه او در شاعری، الزام می‌کرد که چیزی یا چیزی در مدح معاصران صاحب قدرت بگوید که آزاد بزید؛ یعنی از روی تقیته اشعاری گفته که هیچ‌کس آنها را حمل به حقیقت نمی‌کند.

وقتی ابوالعلاء در کمال سن جوانی از شامات به بغداد رفت، در واقع می‌رفت که اندیشه‌اش را عمیق‌تر سازد و به تجارب تازه‌ای در زندگی دست یابد. شاید هم به قول طه حسین انگیزه مسافرت ابوالعلاء به بغداد «حب علم و طلب شهرت و جستجوی وسعت زندگی و دلزدگی از وضعیت سیاسی حلب ...» بوده است. بدیهی است که ابوالعلاء در مجالس بغداد بردانش‌هایی اطلاع یافت که در شامات نشانی از آنها نبوده. در بغداد معلومات نقلی‌اش را ژرفا بخشید و به مباحث عقلی نیز آشنایی یافت و مشهور هم شد. بینش سیاسی‌اش هم توسعه یافت. می‌توانست ثروتمند هم بشود، اما این یکی را نخواست و زمانی که به شامات برگشت عزم زندگی پارسامنشانه داشت با اندیشه‌هایی که اشاره خواهیم کرد.

از ابوالعلاء به عنوان یک ملحد سخن گفته می‌شود. صرف نظر از اینکه خود این مطلب جای بحث دارد، باید گفت که اندیشه‌های ابوالعلاء صرفاً درباره دین و مسائل دینی نیست، بلکه جهات مختلفی را که در آن عصر فلسفه در برمی‌گرفت شامل می‌شود؛ هر چند اندیشه‌های فلسفی ابوالعلاء جنبه سیستمی ندارد و علت آن هم این است که بیشتر افکار ابوالعلاء در قالب شعر ریخته شده و لذا پراکنده در آثار منظوم اوست. هر چند بعضی آثار منثور او همچون الغفران و الفصول و الغایات نیز در فهم افکار او بسیار کمک می‌کند.

حال می‌پرسیم: آیا ابوالعلاء را می‌توان فیلسوف نامید، به معنی لغوی یعنی دوستار حکمت؟ بلی. شاید او به همان معنا فیلسوف است که سقراط فیلسوف بود، اما به معنی ارسطو و افلاطون نه؛ زیرا که وی نتوانسته یا نخواستسته اندیشه‌های خود را به صورت سیستماتیک عرضه نماید یا اصلاً آن نوع اندیشیدن به سیستم در نمی‌آید.

ایمان داشته است.

و يعتري النفس انكار و معرفة
و كل معنى له نفى و ايجاب

ابوالعلاء دچار شک بیمارگونه نیست تا در خود شک هم شک کند؛ مثلاً اگر اهالی روم [و دعانویس های خودمان] خردمندانه شخص را به مادرش نسبت می دهند، به دلیل آن است که حقیقت را دوست دارند و قدر مسلم این است که شخص از شکم این زن بیرون آمده، اما در مورد پدرش ممکن است یقین نباشد، پس شک و یقین توأم است: شک در پدر و یقین در مادر.

و لحبّ الصحيح اثرت الروم
انتساب الفتى الى امهاته

حال اگر بخواهیم مسائل را دسته بندی کنیم حقاً مسائل مربوط به غیب در عداد چیزهایی قرار می گیرند که جای یقین نیست، بلکه جای حدس و گمان است؛ مثلاً ما نمی دانیم فردا چه خواهد شد. نهایت کوشش ما این است که تخمین درست یا نادرستی بزنیم:

اصحبت فى يومى اسائل عن غدى
متخبرا عن حاله متندسا
اما اليقينُ فلا يقينَ و ائما
اقصى اجتهادى ان اظن و احدسا

در موضوعات نقلی چطور؟ آیا به قول متکلمان و اصولیان به تواتر می شود اعتماد کرد؟ ابوالعلاء نسبت به گذشته دور بدگمان است:

فى كل جيل اباطيل ملفقة
و هل تفرد يوماً بالهدى جيل

تمام عصرها و نسلها اباطیلی سرهم کرده اند. آیا می شود تصور کرد عصر و نسلی بیاید که اخبارش فقط راست باشد؟

بسیاری اخبار قدیم را برای کسب منافع بر ساخته اند. شما یک مزار به اصطلاح متبرک را در نظر بگیرید! آیا نمی شود تصور کرد که متولّی برای سود بردن خودش، کرامات دروغین برای آن بتراشد یا اصلاً خود مزار به همین منظور ساخته و پرداخته شده باشد؟ ابوالعلاء چنین سروده است:

گمرهان گمرهان به هوش آييد
كايين خرافات مكرى از قدماست

سود خود خواستند و بر بودند
حيله گر مُرد و ستتش برجاست

براین اساس ابوالعلاء با اهل سنت (گرایش اهل حدیث و اشاعره) مخالف است؛ زیرا اصل را بر نفی عقل گذاشته اند یا عقل را به حساب نیآورده اند و با معتزله هم مخالف است؛ چرا که گاه شرع را بر عقل ترجیح می دهند. سوفسطایی نیز نیست؛ چرا که به اثبات عقلی قائل است. باطنیه در زمان ابوالعلاء در مصر حکومت داشتند و افکارشان در عصمت امام (امام اسماعیلی) عقیده حاکم محسوب می شد. ابوالعلاء در نقد آنان و ستایش عقل چنین می سراید:

شنیدم به هر ناحیت از عوام
امامی نماید ظهور و قیام

سخنگوی در لشکری میزبان
خرد رهنما و خرد پیشواست

که ره می نماید به روز و شبان
رها کن حدیث خیال و گمان

برای اینکه معلوم شود ابوالعلاء صرفاً تابع عقل است و لا غیر نمونه دیگری از شعرش می آوریم:

سأتبع من يدعوالى الخير جاهداً
وارحل عنها ما امامى سوى عقلى

می گوید: «من از هر دعوت کننده به خیر سعی می کنم تبعیت کنم و گاه نیز ممکن است از او برگردم. تنها پیشوای من عقل است.»

و نیز در نقد متکلمان و تأیید عقل می سراید:

تستروا بامور فى ديانتهم
و ائما دينهم دين الزناديق

تُكذّب العقل فى تصديق كاذبهم
و العقل اولى يا كرام و تصديق

می گوید: «چیزهایی را پوشش دیانت خود قرار داده اند، حقیقت این است که دینشان بی دینی است و عقل اگر مدعی دروغگوی آنان را راستگوید اند خود مورد تکذیب قرار می گیرد، حال آنکه عقل شایسته بزرگداشت و تصدیق می باشد.»

البته توانایی عقل هم مطلق نیست و ابوالعلاء عقل را «معصوم» نمی داند. احکام عقل نیز در معرض نفی و ايجاب است و ما میان شناخته و ناشناخته قرار داریم:

اما به هر حال چنین هم نیست که هر خبری را - خصوصاً متواتر - حتماً دروغ بینگاریم. خبر در معرض صدق و کذب است و لذا منکر و مؤمن هر دو به یک اندازه ذیحق یا بی حق می توانند باشند:

وقال اناس ما لامر حقیقه فهل اثبتوا ان لأشقاء ولا نعمی

فنحن وهم فی مزعم وتشاجر و یعلم رب الناس اکذبنا زعماً

در اینجا است که ابوالعلاء در میان عقایدش ناچار تقیه می ورزد و با احتیاط و از راه مجاز و کنایه و غیر مستقیم حرف هایش را می زند:

ولکن فیہ اصناف المجاز و لیس علی الحقیقه کل قولی

لا تقید علی لفظی فانی مثل غیری تکلمی بالمجاز

اهوی الحیة و حسبی من معایبها انی اعیش بتمویه و تلبیس

با آنکه زندگی را دوست دارد، اما از جمله عیوب زندگی این است که باید با ظاهر سازی و فریبکاری و «آب به حقیقت بستن» زیست.

تقیه کجا لزوم پیدا می کند؟ وقتی که عقاید شخص ناهمگون با عقاید جاری باشد. شیعیان به همین دلیل تقیه می کردند، چون به ویژه در عصر اموی در واقع با جریان حاکم مخالف بودند، اما به ناچار خود را موافق می نمودند و حتی اجباراً از علی (ع) و فرزندان او فاصله می گرفتند. نمونه اش فرزندی است که شاعری شیعی بوده، ولی بنی امیه را می ستاید. حتی کثیری و کمیت نیز مدح فرمانروایان دمشق را می گفتند. پس اگر بیشتر آنچه را ابوالعلاء خصوصاً در موافقت عقاید رایج گفته تقیه بینگاریم به خطا نرفته ایم. مثلاً در عین آنکه راجع به بعث شک داشته گاه مثبت سخن گفته و نیز جبراً که عقیده اشاعره و رسمی بوده گاه پذیرفته؛ در عین آنکه از اختیار هم سخن گفته. در مورد باورهای دینی گاهی نظر مساعد دارد، اما بیشتر سربسته سر متعصبان می گذارد. این همه نه سهوی است، بلکه عمدی است تا حقیقت ما فی الضمیرش پنهان بماند.

به نظر طه حسین، ابوالعلاء شگاک مطلق نیست و حدود نیم قرن اصول عقایدش ثابت و مشخص بوده و بر خلاف آنچه جرجی زیدان گفته صعب الفهم نیز نیست؛ چرا که با در نظر گرفتن همه جهات می توان کلام ساختگی و تقیه آمیز را از آنچه به واقع ابوالعلاء نزدیک تر است، به خوبی تشخیص داد. سخن ابوالعلاء معما هست و معما نیست. برای آشنایان به هیچ وجه جنبه چیستان و لغز ندارد. باید مانوس شد و فهمید. به عقیده ابوالعلاء ماده قدیم و باقی است؛ مثال کوزه گرا می زند که ظروف را از گل می سازد و مردم در آن می خورند و می نوشند و باز هم آن ظروف می شکنند و بار دیگر گل می شود و به قول خیام صدبار پیاله و صدبار سبوم می گردد. زمان هم قدیم است و جاودانه. حتی به نظر طه حسین ابوالعلاء برخلاف قدما زمان را مقدار حرکت افلاک نمی داند؛ زیرا آن گاه افلاک اگر حادث باشند، زمان هم حادث خواهد بود. ابوالعلاء زمان و مکان را با خدا ربط می دهد و غیر از این عقیده را خلاف عقل می داند:

قلتم لنا خالق حکیم قلنا صدقتم کذا نقول

در قرن چهارم و پنجم محیط زندگی ابوالعلاء چه شامات و چه عراق، غرق در اختلافات مذهبی و مسلکی و سیاسی بوده است. ایضاً فضایی که ابوالعلاء در آن متولد و بزرگ شد و تحصیل کرد و سپس تدریس و تألیف نمود و شعر سرود، از جهت فرهنگی بسیار متنوع بود؛ به طوری که از همه آثار فرهنگی بشری آن عصر کمابیش می شد در آن جستجو کرد و نشانه ای یافت.

زعتموه بلا زمان و لا مکان؟ الا فقولوا
هذا كلام له خبيء معناه ليست لنا عقولٌ

وقتی ابوالعلاء در کمال سن جوانی از شامات به بغداد رفت، در واقع می‌رفت که اندیشه‌اش را عمیق‌تر سازد و به تجارب تازه‌ای در زندگی دست یابد. شاید هم به قول طه حسین انگیزهٔ مسافرت ابوالعلاء به بغداد «حب علم و طلب شهرت و جستجوی وسعت زندگی و دلزدگی از وضعیت سیاسی حلب...» بوده است.

مقصودش آن است که خدا نامحدود و ازلی و ابدی است، گرچه مکان قارّ الذات است و زمان متحرک، اما ماده و زمان و مکان هر سه قدیم اند. پس عالم نامحدود نیز هست. می‌گوید: اگر جبرئیل تمام عمرش را پرواز نماید از دهر بیرون نخواهد رفت. حتی ابوالعلاء زمان را تاریک می‌داند؛ زیرا نور نبوده و پیدا شده است. ابوالعلاء نجوم و افلاک را هم مثل فلاسفه قدیم می‌داند، اما حسّ و شعور آنها را منکر است و لذا افسانه‌های مربوط به ازدواج ستارگان را مسخره می‌انگارد. البته شعری هم دارد که صریحاً قدم آنها را منکر شده:

وليست بالقدائم في ضميري لعمرک بل حوادث موجداتٌ

طه حسین می‌گوید: شاید خواسته قدم ذاتی آنها را منکر شود، نه قدم زمانی را. در هر حال او حتی خورشید و ماه را نسبت به خاندان‌هایی که بزرگ داشته می‌شوند بیشتر لایق ستایش می‌انگارد و می‌گوید باید از اینها شرم داشت:

استحي من شمس النهار و من قمر الدجی و نجومه الزهر
و لهنّ بالتعظیم فی خلدی اولی و اجدرٌ من بنی فهر...

البته ابوالعلاء برای اجرام آسمانی نوعی تأثیر در زندگی ما قائل است؛ تأثیری طبیعی و قابل قبول، اما تعظیم کواکب در نظر ابوالعلاء با صابنه فرق دارد و خالی از جنبهٔ مذهبی است.

اما خدا در نظر ابوالعلاء ثابت است، الا اینکه قابل ادراک نیست. پیغمبران نیز جز این نمی‌گویند؛ چون اگر قابل درک باشد، حال این تصور خدا مخلوق ما می‌شود، نه خالق ما. ابوالعلاء برای خدا، قدرت نامحدود قائل است که اینها میان متدینان و فلاسفه الهی مشترک است. ابوالعلاء خدا را «غیر منتقل» می‌نامد و این با ظاهر کتب مقدس که برای خدا حرکت یا «آمدن» ذکر کرده‌اند فرق دارد.

بحث در جبر هم طبیعی است که برای ابوالعلاء مطرح بوده، اما می‌گوید: «آمدن و رفتن ما هر دو به اجبار و اکراه بود. پس در بین این دو چگونه آزاد خواهیم بود؟ و آیا تکلیف و ستایش و نکوهش معنی دارد؟ آیا سزا و جزا صحیح است؟»

أری شواهد جبر لا احققه كأنّ کلاً الی ما شاء مجرور
و العقل زینٌ ولكنّ فوقه قدرٌ فما له فی ابتغاء الرزق تأثیر

عقل زینت آدمی است، اما تقدیر بالاتر است که روزی را تعیین کرده.

تا اینجا به نظر می‌آید که ابوالعلاء همان عقیدهٔ رایج (و اشعری مآبانه) زمانه را پذیرفته، اما آیا واقعاً جبری که ابوالعلاء بدان باور دارد جبر مذهبی است؟ به نظر می‌آید جبر طبیعی باشد. همان ضرورتی که بر کائنات حاکم است بر انسان هم حاکم است؛ حتی به قول طه حسین همین تصور اختیار هم جبر است. البته ابوالعلاء به این نکته نرسیده است.

اما دربارهٔ روح رأی ثابتی ندارد. گاه آن را مجرد و مقدم بر جسم می‌پندارد و لذا جدا شدن و مستقل بودن آن از جسم را ممکن، بلکه مستحسن می‌شمارد. جسم فریبی بیش نیست، ظرف است، اما آنچه اهمیت دارد

۱. چنان‌که در روایت مأثور است: «کلماً میزتموه بأوهامکم با دقّ معاینه فهو مخلوق منکم مردود الیکم».

مظروف می باشد.

كانائك الجسم الذی هو صورة
لك فی الحیاة فحاذری ان تخدعی
لافضل للقدم الذی استودعته
ضرباً ولكن فضله للمودع

اما هموزندگی را همچون شمعی می داند که با نسیمی خاموش می شود.

ابوالعلاء حس و حیات بعد از مرگ را منکر است؛ چون علناً می بیند که جسد احساس و حرکت ندارد. او با حسرت می گوید: اگر بعد از مرگ روح تعقل می کرد، شگفتی ها می دید، اما اندوها و دریغا اگر روح من بعد از مرگ ادراک نداشته باشد و باد هوا شود:

لا حس للعلم بعد الموت تعلمه
فهل تحس اذا بانست عن الجسد

ان یصحب الروح عقلی بعد مظعنها
للموت عنی، فاجدر ان تری عجباً
وان مضت فی الهواء الرحب هالکة
هلاک جسمی فی تربی، فواشجبا!

در اینجا گذشته از مسئله بعث (طبق ادیان سامی) موضوع تناسخ (طبق ادیان کهن مصری و هندی و غیره) مطرح می شود. ابوالعلاء این نظریات را می شناخته، به خصوص که قدری پیش از آن محمود غزنوی هند را فتح کرده و اخبار هند در نیای اسلام دهان به دهان می گشت. ابوالعلاء در الغفران نیز به این عقیده اشاره نموده و آن را خلاف عقل دانسته است؛ می گویند روح از جسمی به جسمی منتقل می شود تا پاکیزه شود. این آراء گمراهان را که عقل تأییدش نمی نماید میذیر. اینک اصل شعر:

یقولون ان الجسم ینقل روحه
الی غیره حتی یهدبه النقل
فلا تقبلن ما یخبرونک ضلّة
اذا لم یؤید ما اتوک به العقل

نظر ابوالعلاء درباره جن و ملک نیز این است که در طول عمرش آن را احساس نکرده است. در رساله الغفران [و رساله الملائكة]

با لحن طنزآمیز از جن و ملک یاد می کند. حتی در رساله الغفران قصیده ای پر از لغات دشوار از قول اجته بر ساخته است. البته ابوالعلاء از قدرت خدا بعید نمی داند که اجسامی از نور بیافریند، الا اینکه آدمی باید مواظب باشند به آنها برخورد نکنند؛ زیرا در مورد این اجسام لطیف، کور و چشم دار یکسان اند. غیر مستقیم می خواهد بگوید که گویا ما صبح تا عصر با فرشته و پری تصادف می کنیم و خود متوجه نیستیم!

اما درباره عملکرد ادیان نظر شاعرانه ابوالعلاء منفی است و کلاً با آنها همدلی ندارد و می گوید: «مردم دنیا دو گروه اند: آنکه عقل دارد، دین ندارد و آنکه دین دارد عقل ندارد». نیز می گوید: «فتنه دین این همه کینه و عداوت میان اقوام و ملل انداخته و با دین است که زنان رومی بر اعراب مباح شدند». می گوید: «مردم در یک زندگی گوارا بودند که پیغمبران عیش آنان را مکدر کردند»^۲ و به کنایه امام موعود فاطمیان اسماعیلی مصر را به مسخره می گیرد که گویا بعد از موسی و عیسی و محمد [علیهم السلام] او هم دین تازه خواهد آورد. اینجاست که ابوالعلاء می گوید: «برای مُحال گفتن صدایم را بلند می کنم، اما برای یقینات باید آهسته حرف بزنم».

می گوید: «باطلی آوردند و شمشیر برکشیدند و تصدیق خواستند ما هم گفتیم بلی!». خلاصه آنکه مسلم و یهودی و مسیحی همدیگر را انکار می کنند و هیچ یک به عقل ایمان ندارند و به مؤسسان ادیان دروغ ها بسته اند (مثلاً در حالی که قرآن به جز خود قرآن برای محمد بن عبدالله معجزه ای معرفی نمی کند معجزات بسیار به آن حضرت نسبت داده اند [برای نمونه رک: سوره اسراء، آیه ۹۳]، اما آنچه درباره دیگر انبیاء آمده نقل مسلمات پیروان آنها درباره آنهاست.

بدین گونه ابوالعلاء در عین آنکه واقعاً معتقد به خدا است، نمازهای طولانی می خواند و روزه های ممتد می گرفت و انسانی بی آزار و نیکوکار و حافظ قرآن و حدیث بوده، به رسالت ها ایمان قطعی نداشته شاید همچنان که طه حسین می گوید: ابوالعلاء گناه مدعیان یا پیروان ظاهری ادیان را بر اصل دین بار کرده یا نتیجه همان عقاید انگاشته است. عقیده ای ممکن است به خودی خود پاک باشد، اما در ظرف ذهنیت مدعیان به پلیدی آلوده گردد. عمده مخالفت ابوالعلاء با ادیان در نفاق افکنی و جنگ افروزی آنهاست و گرنه شخصاً اسلام را می ستاید:

۲. مولوی از قول منکران انبیا آورده: «طوطی قند و شکر بودیم ما / مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما»

و ان لحق الاسلام خطبٌ یغضه
فما وجدت مثلاً له نفسٌ واجد

و در مدح پیغمبر اسلام گوید:

دعاکم الی خیر الامور محمداً
و لیس العوالی فی القنا کالسوافل
هداکم علی تعظیم من خلق الضحی
و شهب الدجی عن طالعاتٍ و اقل
فصلی علیه الله ما ذر شارق
و ما فت مسکا ذکره فی المحافل

با این حال همو بر قطع دست دزد برای دزدی ربع دینار اعتراض می‌کند و همچنین بر قانون ارث که چرا به مادر میت با همه زحمتی که کشیده شدس می‌رسد، ولی به دختر نصف و به همسر ربع میراث؟

اما اینکه نوشته‌اند ابوالعلاء الفصول و الغایات را به معارضه قرآن نگاشت بی‌وجه است؛ چرا که این کتاب هم اکنون در دست ماست و مضمون آن عمدتاً جزو عظم و راهنمایی نیست. البته ممکن است شهرت ابوالعلاء به الحاد از باب تعلیماتی بوده که شفاهاً به شاگردان خاصش می‌آموخته است که این هم قابل تحقیق و اثبات نیست. به گمان من غالب آنچه در لزومیات و الغفران و الفصول و الغایات آمده قابل توجیه است و او را از دایره اسلام بیرون نمی‌برد. مگر نقد بر نبوت‌ها که آن هم ممکن است نظرش به خرافات پیروان و دیدگاهی باشد که اهل مذهب نسبت به مؤتسسان مذاهب داشته‌اند، نه خود مؤتسسان ادیان. چنان‌که ملاحظه می‌شود ابوالعلاء که به همه فرق اسلامی می‌تازد، پیغمبر اسلام را ستوده است.

اما در مورد بحث نظراتش مضطرب است هم در اثبات و هم در نفی سخن می‌گوید؛ چنان‌که در نقد طبیعیون گفته است:

قال المنجم و الطیب کلاهما
لا تحشر الاجسام قلت الیکما
ان کان رأیکما فلسست بخاسر
او صح قولی فالخسار علیکما

این مضمون روایتی است از ائمه معصومین (ع) ضمن آن‌که پیش درآمد شرط بندی مشهور پاسکال است. در هر حال شخص معتقد

به معاد نباخته؛ زیرا اگر راست باشد برنده است و اگر نباشد منکرو معتقد یک حال خواهند داشت.

اما همو در شعر دیگری انسان را به شیشه‌ای تشبیه کرده که چون بشکند دوباره ذوب و ریخته‌گری نشود. اگر بگویند شیشه دوباره ذوب می‌شود، ابوالعلاء در جای دیگر گفته است: وقتی ذر بشکند دیگر قابل گداختن و بازسازی نیست.

باز همو خطاب به خدا می‌گوید: «تو خود از قتل نفس نهی کرده‌ای، آن‌گاه دو ملک برای گرفتن جان آدمیان می‌فرستی و وعده معاد می‌دهی که سودی به حال شخص هلاک شده ندارد». در جای دیگر ابراز تردید می‌کند که جسم به خاک می‌رود، اما نمی‌دانیم روح به کجا می‌رود و چه می‌شود؟ و البته در بعضی اشعار هم تصریح نموده که هیچ چیز از قدرت خدا بعید نیست. بدین گونه ابوالعلاء در بحث تردید دارد و به نظر نمی‌آید انکار قطعی کرده باشد.

در باب تبار انسانی ابوالعلاء معتقد به آدم ابوالبشر^۳ نیست، بلکه می‌گوید آدم‌های متعدد و فراوان بوده‌اند یا می‌توان گفت: «آدم» قصه و داستان است باید توجه داشت چنین نکات و ایراداتی توسط مبلغان اسماعیلی هم بردین وارد می‌شده تا اشخاص مستعد را از مسلمانی رسمی دلزده کرده به عقاید تاویلی خود جلب و جذب کنند و از همین راه است که بعضی محققان معاصر عرب، وی را متمایل به باطنیان معرفی کرده‌اند، اما مکاتبات ابوالعلاء و المؤید شیرازی. داعی الدعات فاطمیان. که در معجم الابداء نقل شده خلاف این نظر را می‌رساند. البته ناصر خسرو حجت اسماعیلی با لحن تحسین‌آمیز و همدلانه‌ای از ابوالعلاء یاد کرده است.

بحث در طبیعت انسانی هم یک مسئله مهم در فلسفه اخلاقی است که ابوالعلاء نظر خاص خودش را در آن دارد: «سرشت انسان شیرین است و در بدی طبیعی همه فرزندان حوا یکسان‌اند. آنان مثل سنگ‌های درنده بر سر مردار می‌جنگند. هرکس آزموده شود معلوم خواهد شد که در خور دشنام است. حتی حیوانات پست به اندازه نیاز قناعت می‌کنند، اما انسان حریص است و اگر دستش به میوه نرسد سنگ پرتاب می‌کند. کاش آدم حوا را طلاق داده بود یا او را بر خود حرام می‌نمود که این تخم حیض‌های ناپاک را بیرون ندهد:

یا لیت آدم کان طلق امهم
أو کان حزمها علیه ظهار

۳. در غیر این صورت همچنان‌که ابوالعلاء گفته بایستی آدم و حوا دختران و پسران خود را به تزویج یکدیگر درآورده باشند.

ولدتهم فی غیر طهر عارکا فلذاک تفقد فیهم الاطهار»

طبیعی است که با این مبنا ابوالعلاء دنیا را بنکوهد و نسبت خیر بر شر در آن را جزئی از هزاران جزء بداند و بدیهی است که با این حساب ها مرگ را ترجیح می دهد و ناآمدگان را برآمدگان ترجیح می نهد و ازدواج را حماقت و تخم و ترکه راه انداختن را جنایت بشمارد؛ چنان که گویند وصیت کرده بود بر قبرش بنگارند:

هذا جناہ اُبی علی و ما جنیْتُ علی أحد

خود نیز زن نگرفت و تولید نسل نکرد؛ چرا که هم پسر و هم دختر بدبخت اند حتی با نیشخندی تلخ زنده به گور کردن دختران توسط اعراب جاهلی را نوعی احسان و اکرام در حق آنان انگاشته است:

و دفنٌ و الحوادث فاجعاتٌ لاحداهن احدی المکرمات

فرزند حلال زاده و حرام زاده یکی است و البته ابوالعلاء کلاً به جنس زن بدبین است؛ بنابراین برای پسر ازدواج را بد می داند و برای دختر از لحاظ آنکه حفاظتش کنند و خرجش را بدهند خوب است! زن را دوک ریزی بیاموزید، خط و ربط نداشته باشد بهتر است و در نماز همان حمد و «قل هو الله» کافی است و لزومی ندارد سوره یوسف را حفظ کرده باشد. اگر هم ناچار هستید دخترتان را سواد بیاموزید، معلّم باید پیر و کور عاجز باشد. حجاب واجب است و حجّ بر زن روا نیست. ابوالعلاء در مورد حج زنان شعری دارد که به فارسی چنین می شود:

ای زن توره مکه میماید که این حج	برجنس زن از پیرو جوان فرض خدانست
اوباش عرب در حرم مکه مقیم اند	در خصلتشان غیرت و آزرم و حیا نیست
خدام حرم جاهل و مشرک نشانند	جز مال و هوس شیوهی این قوم دغانست
ترسا و یهودی را در کعبه دهد راه	با پول و نگویدشان کاین جای شمانست ^۴

شاید اینکه ابوالعلاء حج را بر زنان واجب نمی داند از این راه باشد که آیات حج همه خطاب به مردان است، اما باید توجه داشت که اکثر آیات قرآن خطاب به مردان می باشد و این خصوصیت زبان عربی و تعبیرات آن است که بنا بر تغلیب خطاب هایش مذکر است و مورد اعتراض زنان در زمان پیغمبر نیز واقع شد. (ر.ک: تفاسیر ذیل آیه ۳۵ سوره اسراء)

آیا ابوالعلاء کلاً لذات را رد می کرده است؟ در عمل چنین بوده یا دست کم در نیمه دوم عمرش به یقین چنین بوده، اما در اصل لذت را منکر نیست:

ولم اعرض عن اللذات الا لأنّ خيارها عتی خسنه

می گوید: «از لذات رویگردان نشدم، مگر از آن روی که بهترین لذات از من غایب اند». این را هم باید توجه داشت که لذت های حادّ رنج های شدید در پی دارد و بعضی برای احتراز از همان رنج هاست که پرهیزگاران می زیستند. چنان که حتی اپیکور شخصاً زندگی پارسایانه داشت.

ابوالعلاء در سیاست نیز بدبین است در واقع حکومت های معاصر او مظهر شری بوده که ابوالعلاء معتقد است در سرشت بشر است. کسانی که برای خدمت به مردم استخدام شده اند و جز حیل و ستم کاری ندارند:

۴. بعضی اشعار ابوالعلاء را که در کتاب تمدن اسلامی آدم مترآمده بود، در سال ۵۸ به نظم فارسی ترجمه کرده ام. (ص ۳۸۱)

ظلموا الرعیة و استجازوا کیدها و عَدُوا مصالحتها و هم اجراءها

و بدیهی است که حکومت موروثی را به کلی منکراست.

در باب اقتصاد نظرافراطیون بر این است که وی اشتراکی بوده و این شعر را شاهد می آورند:

لوکان لی او لغیری قدر انملة من البسیطة خلث الامر مشترکا

آنچه مسلم می توان گفت: ابوالعلاء تقسیم مردم به دارا و ندار را نمی پسندیده و سرزمینی را که مردمش دچار اختلاف طبقاتی باشند رسوا و بدبخت می شمارد:

و یا بالاداً مشی علیهما او لوا فقار و اغنیاء

اذا قضی الله بالمخازی فکل من فیک اشقیاء

در نظر ابوالعلاء. مثل اصل اسلام. سید هاشمی و شخص بربری برابند و در میزان حق، علی باقنبریکی است و در مقایسه مسلمان و مجوسی، آنکه نیکوکارتر است ارجح است:

و الخیر افضل ما اعتقدت فلا تکن هملاً فضّل بقبله أو زمزم

در کلمه «همل» نکته ای هست. «همل» به معنی شتری است که بدون چوپان رها شده و می چرد. ابوالعلاء می گوید: «سرخود و بی اصول مباش، مسلمانان یا مجوسی معتقد به خیر باش». در یک جمله بخواهیم خلاصه کنیم، ابوالعلاء به طور کلی متدین است، گرچه همیشه متشرع نیست. همو قانون زکات اسلام را تأیید می نماید که همراهی با فقر است.

و قد رفق الذی اوصی أناساً بعشر فی الزکاة و نصف عشر

ابوالعلاء درباره مردگان هم اظهار نظر کرده. نصاری که مرده را در تابوت چوبی (و گاه نفیس) می گذارند کار بیهوده ای می کنند. بگذارند بیوسد، چون از خاک است و به خاک برمی گردد. البته هندیان بهترند که مرده را می سوزانند، چون از اینکه درندگان بخورندش جلوگیری می شود. آتش برای ضد عفونی کردن مرده از کافور ما بهتر است!

و نیز مانند هندیان کشتن و خوردن حیوانات را جایز نمی داند. حتی استفاده از ماهی و تخم مرغ و غسل را منع کرده است. در مباحثه با داعی فاطمی، نخوردن گوشت را به زهد و پارسایی منسوب می کند، نه اینکه آن را حرام بداند، ولی حقیقت این است که به قول ایرج میرزا:

قصه شنیدم که بوالعلاء به همه عمر لحم نخورد و ذوات لحم نیاززد ...

بدیهی است که با این مسلک و نیز به سبب کوری و اینکه زندانی دو محبس، بلکه سه محبس بود: عزلت گزیده باشد و این نیز تمایل وی را به آیین هندویان و ریاضت کشان دیگر کیش ها نشان می دهد. البته عزلت وی جنبه تقیه از عوام نیز داشته است.

بدین گونه جنبه عملی و نظری فلسفه ابوالعلاء کاملاً با هم منطبق است. او با آنکه اعتقاد به حرمت خمر نداشت و در اشعار نیمه اول زندگی اش در بغداد خمریات و تغزلات مذکر نیز سروده است، مع ذلک از شرب خمر اجتناب می ورزید و رساله ای در نکوهش شراب نوشت به نام «حماسة^۵ الراح». او با آنکه ظاهراً بعضی

۵. ضبط فوق مطابق کشف الظنون است، اما طبق آنچه احمد تیمور پاشا (۱۲۸۸-۱۳۴۸ق) در کتاب ناتمامش ابوالعلاء المعری آورده، صورت

حکام حلب در عصر ابوالعلاء که بر معرّه (شهر ابوالعلاء) نیز سیطره داشتند، بنی مرداس بودند که فرهنگ و منش بدوی داشتند و چیزی از حرف های ابوالعلاء نمی فهمیدند که او را تعقیب کنند. تمام سعی شان بر این بود که بر اوضاع مسلط باشند. ضمناً ابوالعلاء. گرچه در نیمه اول عمرش مدایحی سروده. اما در نیمه دوم عمر گاهی کتاب های ادبی و لغویش را به فرمانروایان زمان تقدیم می نمود و بدین گونه از تعرض آنان آسوده می بود و رابطه دوستانه برقرار می کرد.

شرایع را انکار می‌کند، خداپرست و نمازگزار و پارسا و پرهیزکار بود.

حکام حلب در عصر ابوالعلاء که بر معرّه (شهر ابوالعلاء) نیز سیطره داشتند، بنی مرداس بودند که فرهنگ و منش بدوی داشتند و چیزی از حرف‌های ابوالعلاء نمی‌فهمیدند که او را تعقیب کنند. تمام سعی‌شان بر این بود که بر اوضاع مسلط باشند. ضمناً ابوالعلاء - گرچه در نیمه اول عمرش مدایحی سروده - اما در نیمه دوم عمرگاهی کتاب‌های ادبی و لغویش را به فرمانروایان زمان تقدیم می‌نمود و بدین گونه از تعرض آنان آسوده می‌بود و رابطه دوستانه برقرار می‌کرد. همچنان که به نام نایب فاطمیان در منطقه نیز کتابی تألیف کرد، اما کتاب‌های مهم ابوالعلاء که از لحاظ بررسی فکر و زندگی او ارزش و اهمیت فوق‌العاده دارد، یعنی لزومیات و الغفران و رسالة الملائکه و الفصول و الغایات، حتی آن تقدیم‌نامه تعارف‌آمیز و مدافنه‌گونه بعضی رسالات دیگرش را ندارد و این خود جالب دقت و توجه است.

ابوالعلاء ضمن گوشه‌نشینی در تدریس و تألیف بسیار پرکار بوده. غالب رسالات کوچکش را در ادب و لغت به درخواست این و آن املاء نموده و در این جهت برخلاف خیام است که کم‌سخن بود و در تألیف و تصنیف نیز ضنّت داشت. قصد ابوالعلاء از کثرت تدریس و املاء خودنمایی و اظهار فضل نبوده، بلکه می‌خواست فضیلت را پخش کند و دانش و حقیقت را بگستراند؛ چرا که با فهم ریشه لغات و کاربرد اصیل آنها از بسیاری سوء تفاهم‌ها در اصطلاحات و منقولات از قدما جلوگیری می‌شود و در این جهت شاید بتوان کار ابوالعلاء را به دایرة المعارف نویسان تشبیه نمود.

صحیح آن «خماسیة الراح» است، با این توجیه که خمر ۳ حرف دارد و هر حرف آن می‌تواند فتحه یا ضمه یا کسره یا سکون داشته باشد و ابوالعلاء برای هریک از این حالات پنج عبارت مسجع در نکوهش خمر آورده است.